

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فرآیند

سور مبارک تغابن

مرکز قرآن و عترت حوزه علوم اسلامی دانشگاهیان

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

## فرایند تدبر سوره مبارکه تغابن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٣﴾ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنْتَبَذَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾ قَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لَأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقْ شَحْخَ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾ إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُمْضِعْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

### بخش اول: معانی لغات سوره

يُسَبِّحُ: تسبیح می کند.	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: بدانچه می کنید.
مُلْكٌ: فرمانروایی.	بَصِيرٌ: بینا.
هُوَ الَّذِي: اوست کسی که.	صَوَّرَكُمْ: صورتگری کرد شما را.
خَلَقَكُمْ: آفرید شما را.	أَحْسَنَ: نیکو کرد.
مِنْكُمْ كَافِرٌ: برخی از شما کافر است.	صُورٌ: صورتها، چهره ها.

بما عَمِلْتُمْ: به آنچه عمل کردید.	إِلَيْهِ الْمَصِيرُ: به سوی اوست بازگشت، به سوی اوست
یسیر: آسان.	سرنوشت.
خَبِير: آگاه.	يَعْلَمُ: می داند.
يَجْمَعُ: گرد می آورد.	مَا تُسِرُّونَ: آنچه را پنهان می کنید.
يَوْمَ النَّعَابِنَ: روز خسارت و زیان دیدن (یکی از نامهای قیامت	مَا تُعْلِنُونَ: آنچه را علنی می کنید.
است بدیت مناسبت که همگان در آن روز احساس غبن	عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: آگاه است به درون دل ها.
خواهند کرد.)	أَلَمْ يَأْتِكُمْ: آیا نیامد شما را.
( غبن به معنای این است که وقتی با کسی معامله می کنی از	نَبَأٌ: خبر مهم.
راهی که او متوجه نشود کلاه سر او بگذاری، اگر می خری	ذَاقُوا (ذوق): چشیدند.
پول کمتری بدهی، و اگر می فروشی پول بیشتری بگیری)	وَبَالَ: نتیجه بد.
يُكْفِّرُ: می پوشاند، می زداید.	وَبَالَ أَمْرِهِمْ: سرنجام کارشان، منظور از "وبال امر" آثار سوء
فَوْزٌ: کامیابی، به مراد رسیدن.	کفر و فسق آنان است، و منظور از "امر" همان کفر و آثار
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا: تکذیب کردند آیات ما را.	کفر یعنی فسق است.
بئس: چه بد است.	أَلِيمٌ: دردناک.
بئسَ الْمَصِيرُ: چه بد بازگشتی است، چه بد سرنوشتی است.	كَانَتْ تَأْتِي: می آمد
ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ: نرسید هیچ مصیبتی.	رُسُلُهُمْ: پیامبرانشان.
(مصیبت: صفت و حالتی است در انسان که در اثر برخورد به	بَيِّنَاتٍ: حجت های روشن (جمع بینه)
هر حادثه به او دست می دهد، چیزی که هست بیشتر در مورد	أَبْشَرُ: آیا بشری؟
حوادث ناگوار استعمال می شود، حادثی که با خود ضرر	يَهْدُونَنَا: هدایت می کنند ما را.
می آورد.)	تَوَلَّوْا: پشت کردند.
اذن: اعلام رخصت و عدم مانع است، و همواره ملازم با	اِسْتَعْنَى: طلب بی نیازی نمود. ولی در اینجا اظهار بی نیازی
آگهی اذن دهنده نسبت به عملی است که اجازه آن را صادر	است.
می کند، و اینکه بعضی این کلمه را به معنای علم گرفته اند	حَمِيدٌ: ستوده، قابل ستایش.
صحیح نیست.	رَعَمٌ: گمان کرد.
أَلَا بَأْذَنَ اللَّهِ: مگر به اجازه خدا.	أَنْ كُنْ يُعْتَوَا: که هرگز برانگیخته نمی شوند.
يَهْدِ قَلْبَهُ: هدایت می کند دل او را «زمام دلش را بدست می	بلی و ربی: بلی به پروردگرم سوگند.
گیرد».	لَتُبْعَثُنَّ: البته حتما برانگیخته می شوید.
أَطِيعُوا: اطاعت کنید. (طاعت: انقیاد در مقام عمل)	ثُمَّ لَتَنْتَبِهَنَّ (نَبَأٌ): سپس البته حتما واقف می گردید، سپس البته
إِنْ تَوَلَّيْتُمْ: اگر پشت کردید.	حتما خبر داده می شوید.

آنما: جز این نیست.	أَنَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فَتَنَّهُ: جز این نیست که اموال شما و
بلاغ: تبلیغ، پیام رساندن.	فرزندانتان آزمون است، مایه امتحان است.
مبین: آشکار.	فتنه: گرفتاریهایی که جنبه آزمایش دارد، امتحان.
لَيَتَوَكَّلْ: باید توکل کند.	اتَّقُوا (وَقَى): بترسید، تقوا پیشه کنید.
(توکیل: که با "توکل" از یک ماده مشتقند، به معنای آن	مَا اسْتَطَعْتُمْ: تا توانستید، در اینجا به معنای تا می توانید، است.
است که انسان شخص غیر خودش را قائم مقام خود کند تا او	إِسْمَعُوا: بشنوید. (سمع: استجاب و قبول پیشنهاد و دعوت
امور انسان را اداره نماید، و لازمه این وکیل گیری این است	است، که مربوط به مقام التزام قلبی است.)
که اراده وکیل قائم مقام اراده موکل، و فعل او فعل این باشد،	أَطِيعُوا (طَوَّعَ): اطاعت کنید، فرمان برید.
و این به وجهی با معنای اطاعت منطبق است، چون مطیع هم	أَنْفِقُوا: انفاق کنید. (انفاق: بذل مال در راه خدا است نه هر
اراده و عمل خود را تابع اراده و عمل مطاع می داند.)	بذلی دیگر)
من آرزو جگم و اولادکم: از همسرانیتان و فرزندانتان.	مَنْ يُوقَ: هر که نگاه داشته شود، هر که مصون بماند.
فاحذروا: پس حذر کنید.	شَح: بخل، تنگ نظری.
إِنْ تَعَفُوا: اگر عفو کنید. (عفو: قصد برای گرفتن چیزی)	مُفْلِح: رستگار.
تَصَفَّحُوا: در گذرید، اغماض کنید. (صفح: ترک ملامت)	إِنْ تُقْرَضُوا: اگر وام دهید، اگر قرض دهید.
تَغْفِرُوا (غَفَرَ): بیامرزید. (مغفرت: از ماده "غفر" به معنای آن	يُضَاعَفُ لَكُمْ: چند برابر می کند آنرا برای شما.
است که جامه ای در تن کسی بیوشانی که تن او را از	وَيَغْفِرُ: و می آمرزد.
آلودگی نگه بدارد، و غفران و مغفرت از ناحیه خدای تعالی	شكور: بسیار قدردان.
به این است که بنده را از اینکه عذاب به او برسد حفظ	حَلِيم: بردبار.
فرماید.)	عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: دانای پنهان و آشکار.
غفور: بسیار آمرزنده.	عَزِيز: مقتدر شکست ناپذیر.
	حَكِيم: کسی که قول و فعلش عین حق و صلاح است

### بخش دوم: توضیح مختصر و ترجمه پیوسته آیات

#### يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱)

**ترجمه پیوسته:** آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح می گویند و او را به پاکی و پیراستگی از هر عیب و نقصی یاد می کنند. فرمانروائی جهان هستی از آن اوست و ستایش نیز همه از آن اوست و او بر هر کاری تواناست.

**توضیحات:** این آیات در مقام اثبات معاد است قهرا آیه مورد بحث به منزله مقدمه اول برای اثبات معاد می شود، و می فهماند خدای عز و جل منزله از هر نقصی و هر نقطه ضعفی در ذات و صفات و افعالش است، او مالک حکم بر هر چیز و تصرف در آن است، هر طور که بخواهد و اراده کند، و معلوم است که به جز جمیل اراده نمی کند، و قدرت او هر چیزی را فرا گرفته، پس او

می تواند در خلقتش تصرف نموده و دوباره زنده اش سازد، همانطور که در آغاز تصرف کرد و ایجادش نمود، پس او می تواند مردگان را مبعوث کند، هر طوری که اراده اش تعلق گرفته باشد، که البته جز به حکمت تعلق نمی گیرد.

### هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲)

**ترجمه پیوسته:** اوست آن که شما را آفرید، پس شما دو گروه شدید، گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمنند، خدا به آنچه انجام می دهید بیناست

**توضیحات:** حرف "فاء" در کلمه "فمنکم" صرف ترتب کفر و ایمان بر خلقت را می رساند، یعنی تنها می فهماند اگر خلقتی نبود کفر و ایمانی هم نبود، پس حرف مذکور نمی خواهد بفهماند کفر و ایمان هم دو مخلوق خدای تعالی هستند و یا نیستند از این جهت ساکت است، تنها می خواهد بفهماند مردم بعد از آنکه خلق شدند دو دسته شدند، بعضی کافر و بعضی مؤمن، و اگر کافر را اول ذکر کرد برای اینکه همیشه اکثریت با کافران است.

با جمله **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** توجه داد که تقسیم شدن مردم به دو قسم همانطور که گفتیم حق است، و آن دو نزد خدا از یکدیگر متمایزند، چون ملاک کفر و ایمان ظاهر و باطن اعمال است، که خدا به آن بینا است، نه چیزی از آن بر او پوشیده است، و نه به یکدیگر مشتبه می شوند.

این آیه مقدمه دوم برای اثبات معاد و حتمیت آن است.

### خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳)

**ترجمه پیوسته:** آسمان ها و زمین را به حق (برای هدفی پایدار) آفرید و به شما صورت بخشید و اندام و قوای شما را متناسب با هدف آفرینش نیکو بیاراست، و بازگشت همگان به سوی اوست

**توضیحات:** مراد از "حق" معنایی خلاف معنای باطل است، و باطل این است که آسمانها و زمین را بدون هدف و غرضی ثابت خلق کرده باشد.

و در جمله **وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ** منظور از "تصویر" قلم به دست گرفتن و نقشه کشیدن نیست، بلکه منظور، اعطای صورت است، و صورت هر چیز قوام و نحوه وجود آن است.

و "حسن صورت" عبارت است از تناسب تجهیزات آن نسبت به یکدیگر، و تناسب مجموع آنها با آن غرضی که به خاطر آن غرض ایجاد شده و اگر در آیه مورد بحث تنها حسن صورت انسانها را نام برد، شاید برای این بوده که مردم را توجه دهد به اینکه خلقت انسانها طوری شده که با بازگشت آنان به سوی خدا سازگار است، برای اینکه وقتی خدای تعالی ملکی قادر علی الاطلاق است، می تواند به آنچه می خواهد حکم کند، و به هر طور که می خواهد در آن تصرف نماید. و او در افعالش منزله از هر نقص و عیب، و بلکه محمود و ستایش شده است، از سوی دیگر مردم از نظر کفر و ایمان مختلفند، و او به اعمال آنان بینا است، و خلقت هم لغو نیست، بلکه برای آن غایت و هدفی است، پس بر او واجب است که مردم را بعد از نشاء دنیا برای نشاء دیگر مبعوث کند، برای نشاء جاودانه و فناپذیر، تا در آن نشاء به مقتضای اختلافی که از نظر کفر و ایمان داشتند زندگی کنند، و این همان جزا است که مؤمن با آن سعادت مند، و کافر شقی می شود.

و جمله **وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ** اشاره به همین نتیجه است.

### يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴)

**ترجمه پیوسته:** از آنچه در آسمانها و زمین است (از جمله اجزای پراکنده مردگان) با خبر است، و آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید همه را می داند، و خدا به رازهای نهفته در سینه ها به خوبی داناست.

**توضیحات:** در این آیه شریفه شبهه منکرین معاد را که به جز استبعاد اساسی ندارد دفع می کند، شبهه آنان این است که چطور ممکن است موجودات فانی و متلاشی شده در عالم، دوباره برگردند؟ با اینکه حوادث عالم و اعمال و صفات قابل شمار نیست؟ بعضی ظاهر و علنی، و بعضی باطن و سری است، بعضی به چشم دیده می شود و بعضی جزو غیب به شمار می رود؟ آیه شریفه جواب می دهد که خدا آنچه در آسمانها و زمین است - که آن نیز قابل شمار نیست - می داند، و آنچه شما در باطن خود پنهان می کنید و آنچه علنی می سازید همه را می داند.

و جمله **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** به گفته بعضی اعتراضی است که به عنوان دنباله سخن آورده شد، تا شمول علم خدا به **ماتسرون** و به **ماتعلنون** را کاملا روشن سازد، و معنایش این است که وقتی خدای تعالی محیط به مضمرات و اسرار نهفته در سینه های مردم است، اسراری که خودشان هم توجهی به آنها ندارند، آن وقت چگونه ممکن است **ماتسرون** و **ماتعلنون** بر او پوشیده بماند.

و در جمله **وَاللَّهُ عَلِيمٌ...**، با اینکه می توانست بفرماید: "و هو علیم"، اگر به جای ضمیر، اسم ظاهر را آورد، برای این بود که به علت حکم اشاره کرده و فهمانده باشد اگر عالم به اسرار و آشکار شما است، برای این است که الله است، و نیز برای این بود که قاعده ای کلی باشد تا نظیر مثلی معروف همه به آن تمسک کنند.

### أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵)

**ترجمه پیوسته:** آیا خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند و وزر و وبال کارشان را در همین جهان چشیدند به شما مشرکان، نرسیده است؟ آنان در آخرت نیز عذابی دردناک خواهند داشت

**توضیحات:** از آنجا که مقتضای اسمای حسنی و صفات علیای مذکور در آیات قبلی این بود که خدای عز و جل برای مردم معادی برقرار کند، و آنان را دوباره به سوی خود برگرداند، لذا لازم بود این مقتضا را اعلام نماید، و نیز آنچه که بر مردم لازم است انجام دهند، و آنچه را که واجب است اجتناب کنند، و خلاصه شرع و دینی را که لازم است برای تامین سعادت معادشان داشته باشند، اعلام بدارد، و چون طرق این شرع رسالت است لذا لازم بود رسولانی بر اساس انذار از عقاب آخرت و تبشیر به ثواب آن و یا بگو بر اساس انذار از خشم خدا و تبشیر به رضای او، گسیل بدارد.

پس اینکه فرمود: **أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ** خطابش به مشرکین است، و منظورش از "خبر آنهایی که قبلا کافر شدند" داستانهای اقوام گذشته است، چون قوم نوح و عاد و ثمود و دیگران است که خدا به کیفر گناهان هلاکشان کرده بود، و

جمله **فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ** اشاره است به آن عذاب بنیانکن که خدا بر آنان نازل کرد و منصرفشان فرمود، و جمله **وَلَعَمْرُكَ عَذَابُ أَلِيمٌ** اشاره است به عذاب اخروی آنان.

**ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (٦)**

**ترجمه پیوسته:** این فرجام شوم بدان سبب بود که پیامبران با دلیل هایی روشن به سویشان می آمدند ولی آنان می گفتند: آیا آدمیانی که هیچ امتیازی بر ما ندارند ما را هدایت می کنند؟ پس کافر شدند و روی برتافتند و گمان کردند که خدا به وجودشان نیازمند است و آنها را هلاک نمی کند، در صورتی که خدا از آنان بی نیاز بود، و خدا از همه چیز بی نیاز است و بر کارهایش که همه زیباست ستایش می شود.

**توضیحات:** این آیه علت آن عذاب انقراض و عذاب آخرت را بیان می کند، و به همین جهت آیه را بدون عطف آورد تا به منزله جوابی از سؤالی فرضی باشد، گویا سائلی پرسیده: چرا آن عذابها بر سر آن اقوام نازل شد؟ در جواب فرموده باشد: "ذَلِكَ"، این نزول عذاب برای آن بود که آنها چنین و چنان کردند، پس کلمه "ذَلِكَ" اشاره به عذابهایی است که در آیه قبل ذکر شده بود. و اگر از مساله آمدن رسولان و دعوت آنان تعبیر کرد به جمله "کانت تأتیهم" - همیشه به سوی آنان می آمدند"، و نیز از کفر کفار و سخنان ایشان تعبیر کرد به "فقالوا" و "کفروا"، و "تولوا"، که به مقابله دلالت بر نداشتن استمرار دارد، بدین جهت بود که بفهماند کلمه و بهانه کفار در همه اعصار یک چیز بوده و بر سر همان یک کلمه پافشاری هم داشتند، و آن کلمه عبارت بود از عناد و لجبازی.

**فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا،** کلمه "بشر" هم به یک نفر اطلاق می شود و هم بر جمع، و مراد از آن در اینجا معنای دوم است، به دلیل اینکه دنبالش می فرماید: "یهدوننا - ما را هدایت کنند" و اگر کلمه "بشر" را نکره (بدون الف و لام) آوردند، به منظور تحقیر هدایتگران بوده، و استفهام در آیه انکاری است، می فرماید از در انکار پرسیدند: آیا افرادی از بشر که هیچ برتری بر ما ندارند ما را هدایت کنند؟

و این سخن از ایشان به جز کبرورزی منشا دیگری نداشته، علاوه بر این، اکثر این امت ها که هلاک شدند، وثنی مذهب بودند، و منکر نبوت (و معاد)، که اساس دعوت انبیا است، و به همین جهت خدای تعالی جمله **فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا** را متفرع کرد بر جمله

**أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا،** و فهماند که کفر و اعراض خود را بر اساس تکبر خود بنا کردند.

**وَاسْتَغْنَى اللَّهُ،** استعمال کلمه "استغناء" در مورد خدای تعالی به معنی طلب بی نیازی نیست، چون خدای عز و جل غنی بالذات است، بلکه به معنای اظهار بی نیازی است، و بدین جهت اظهار بی نیازی کرده که بت پرستان علم و نیرو و استطاعت را خاص خود دانسته، می پنداشتند که همین کمالات جمع آنان را از فنا ننگه می دارد، و بقا را برای آنان تضمین می کند گویا عالم وجود بی نیاز از ایشان نیست.

و مال این اعتقاد در حقیقت به این است که خدا به آنان احتیاج دارد، و احتیاجی که دارد در دست اینان است، و بنا بر این، مراد از

جمله **وَاسْتَغْنَى اللَّهُ** همان بلای انقراض کفار خواهد بود، که جمله **فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ** نیز بر آن دلالت می کرد.

علاوه بر این، که انسان طبعاً خودپسند است، و پیش خود چنین می‌پندارد که خدای تعالی رهین منت اوست، و او حق حرمتی نزد خدا دارد، و بر خدا واجب است وی را هر جا که باشد مورد احسان قرار دهد، مثل اینکه خدای تعالی احتیاج دارد به اینکه سعادت او را تامین نموده و به وی احسان کند و مال این پندار در حقیقت به این است که سعادت‌مند کردن آنان به هر طریق که خودشان بخواهند وظیفه خداست، مثل اینکه العیاذ باللّٰه دست خدا زیر سنگ ایشان است، و در دنیا چشاندن وبال این پندار، و در آخرت عذاب کردنشان در حقیقت اظهار بی‌نیازی او از ایشان است، بنا بر این، مراد از استغناى خدای تعالی از ایشان همان مجموعی است که از جمله **فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** استفاده می‌شود.

از جمله مورد بحث عظمت و قدرتی استفاده می‌شود که بر هیچ کس پوشیده نیست.

**وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ**، این جمله جای تعلیل مضمون آیه را گرفته.

**زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷)**

**ترجمه پیوسته:** کسانی که کافر شدند، پنداشتند که هرگز از گورها برانگیخته نمی‌شوند. بگو: چرا، به پروردگرم سوگند که قطعاً برانگیخته خواهید شد، سپس شما را به حقیقت و پی‌آمد های ناگوار آنچه کرده اید آگاه خواهند ساخت، و این بر خدا آسان است.

**توضیحات:** در این آیه رکنی دیگر از ارکان کفر بت پرستان را بیان می‌کند، و آن این است که بت پرستان با انکار معاد، ادیان آسمانی را منکرند، چون وقتی معاد را که اثر دین است، و امر و نهی و حساب و جزای دین بر پایه آن استوار است، منکر شدند خود دین را هم منکر گشته‌اند، تنها انکار معاد است که می‌تواند بهانه و علت انکار رسالت باشد، چون با انکار معاد، دیگر تبلیغ و انذار و تبشیر معنا ندارد.

و در آیه مورد بحث منظور از **الَّذِينَ كَفَرُوا** عموم بت پرستان است که یک دسته آنان معاصر رسول خدا (ص) بودند، و از آن میان نیز جمعی در مکه و اطراف آن زندگی می‌کردند.

و در جمله **قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ** به رسول خدا (ص) دستور فرموده از پندار مشرکین پاسخ دهد، و در جواب اینکه پنداشتند **أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا** بفرماید **بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ**، به پروردگرم سوگند که به طور یقین مبعوث خواهید شد" و در این جمله مطلب به چند وسیله تاکید شده، یکی کلمه "بلی" یکی سوگند "ربی" یکی لام تاکید، و چهارم نون تاکید ثقیله.

و کلمه "ثم" در جمله **لَتُبْعَثُنَّ** تراخی و بعدیت را می‌رساند، البته بعدیت بر حسب رتبه کلام، و در این جمله اشاره‌ای هم به غرض بعث شده، و آن غرض رسیدگی به حساب خلق است، و معنای جمله **وَذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ** این است که مبعوث کردن مردم و خبر اعمالشان را به ایشان دادن، برای خدای تعالی آسان است، و هیچ دشواری ندارد، و این رد اعتقاد مشرکین است که مساله بعث را محال دانسته می‌گفتند: ممکن نیست خدای تعالی چنین کاری بکند، و دلیلی به جز استبعاد نداشتند. و دلیل بر اینکه معاد برای خدای تعالی دشواری ندارد، همان اسماء و صفاتی است که در صدر آیات نام برد، یعنی خلق، ملک، علم، محمودیت، و منزّه بودن، که جامع همه آن اسماء و صفات کلمه "الله" است، که معنایش دارنده تمامی صفات کمال است.



از اینجا روشن می‌شود که چرا در جمله مورد بحث نفرمود " و ذلك عليه يسير"، و چرا نام جلاله را آورد؟ خواست تا به علت حکم اشاره کرده باشد، و فرموده باشد اگر گفتیم: معاد برای خدا آسان است، برای این بود که او الله است، پس جمله مورد بحث یک حجت برهانی است، نه صرف ادعا.

### فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۸)

**ترجمه پیوسته:** پس به خدا و فرستاده اش محمد و به قرآن روشنی بخش که ما آن را فرو فرستاده ایم ایمان بیاورید، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است و شما را به آن سزا می‌دهد.

**توضیحات:** این جمله نتیجه‌گیری از مضمون آیه قبلی است، به دلیل اینکه حرف "فاء" در اولش آمده.

در جمله **وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا**، التفاتی از غیبت **فَأْمِنُوا بِاللَّهِ** به تکلم با غیر "آنزلنا" بکار رفته، و شاید نکته این التفات تکمیل حجت باشد، و بخواهد حجت قبلی را از راه شهادت که بهتر عذر را قطع می‌کند تکمیل نماید، چون خیلی فرق هست بین اینکه بگوییم "و النور الذي انزل" که یک جمله خبری است، و اینکه بفرماید: **وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا** که دیگر جمله خبری نیست بلکه شهادتی است از خدای تعالی بر اینکه قرآن کتابی است آسمانی و نازل از ناحیه او، و معلوم است که شهادت تأکیدش از صرف خبر بیشتر است.

ممکن است در اینجا بررسی که: چه فایده‌ای در این شهادت است با اینکه مشرکین منکر این هستند که قرآن کلام خدای تعالی است و از ناحیه او نازل شده و اگر کفار این معنا را قبول داشتند همان حجت گذشته برای اثبات معاد کافی بود، و احتیاجی به این التفات نداشت؟

در پاسخ می‌گوییم: قبل از این آیات خدای تعالی چند نوبت به وسیله تحدی انکار مشرکین را باطل کرده و فرموده بود: اگر شک دارید که این قرآن از ناحیه خداست، و احتمال می‌دهید خود محمد که یک فرد بشر است آن را ساخته و پرداخته باشد، شما مشرکین هم بشرید، و عرب هم هستید، یک سوره و حد اقل یک آیه به مثل آن بیاورید، پس در مقام آیه چنین بهانه‌ای در کار نیست، و برای اقامه حجت شهادت مؤکدتر از صرف خبر است و حتی از خبری که مدلل است، نیز مؤکدتر است.

**وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** این جمله علم خدای تعالی را به یاد آنان می‌آورد، علمش به دقائق اعمال آنان، می‌خواهد دستور "فامنوا" را به این وسیله تأکید کند.

### يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)

**ترجمه پیوسته:** در روزی برانگیخته می‌شوید که خدا شما را در آنروز که روز جمع شدن همگان است، برای داوری گرد می‌آورد. آن روز روز آشکار شدن زیان‌ها و نیرنگ‌هایی است که مردمان به یکدیگر زده‌اند. و هر کس به خدا ایمان بیاورد و کاری شایسته کند، خدا بدی‌های او را از او می‌زداید و او را به بوستان‌های پر درخت که نهرها از زیر آنها روان است در می‌آورد، در حالیکه برای همیشه در آن جاودانه‌اند. این است سعادت بزرگ.

**توضیحات:** منظور از "یوم جمع" روز قیامت است که مردم همگی جمع می‌شوند، تا خدای تعالی بینشان فصل قضا کند.

### وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۰)

**ترجمه پیوسته:** و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ انگاشتند اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. و آن بد بازگشتگاهی است.

### مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱)

**ترجمه پیوسته:** هیچ گزندى جز به اذن خدا به کسی نمی‌رسد؛ و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا دل او را به درک ربوبیت عام الهی راه می‌نماید، و خدا به هر چیزی به خوبی داناست.

**توضیحات:** از این آیه چند نکته روشن می‌گردد:

نکته اول اینکه: اذن در آیه اذن لفظی نیست، بلکه اذن تکوینی است، که عبارت است از بکار انداختن اسباب، و یا به عبارت دیگر برداشتن موانعی که سر راه سببی از اسباب است، چون اگر آن مانع را بر ندارد سبب نمی‌تواند اقتضای خود را در مسبب بکار گیرد، مثلاً آتش، اقتضای حرارت و سوزاندن را دارد، و می‌تواند مثلاً پنبه را بسوزاند، ولی به شرطی که رطوبت بین آن و بین پنبه فاصله نباشد، پس برطرف کردن رطوبت از بین پنبه و آتش با علم به اینکه رطوبت مانع است و برطرف کردنش باعث سوختن پنبه است، اذنی است در عمل کردن آتش در پنبه و به کرسی نشانیدن اقتضایی که در ذات خود دارد، یعنی سوزاندن.

و به هر حال عمل از هیچ عامل و اثر از هیچ مؤثری بدون اذن خدای سبحان تمام نمی‌شود، پس هر سببی را که فرض کنی موانعی دارد که نمی‌گذارد در مسبب خود اثر کند، و اذن خدای تعالی به عمل کردن آن همین است که آن موانع را بردارد، و هر سببی را فرض کنی که در سببیت تمام باشد، یعنی هیچ مانعی جلوگیری عملش نباشد، باز عملکردش به اذن خدا است و اذن خدا در آن این است که مانعی بر سر راهش نگذاشته باشد، پس تاثیر چنین سببی هم ملازم با اذن خدا است، در نتیجه هیچ سببی بدون اذن او در مسبب خود اثر نمی‌گذارد.

نکته دوم اینکه: مصائب عبارت است از حوادثی که آدمی با آن مواجه بشود، و در آدمی آثار سوء و ناخوشایندی بجای گذارد، و اینکه این گونه حوادث مانند حوادث خوب به اذن خدا می‌رسد، برای اینکه اذن خدای تعالی تمامی مؤثرها را فرا گرفته، هر اثری به اذن او از مؤثرش صادر می‌شود.

نکته سوم اینکه: این اذن، اذن تشریحی و لفظی یعنی حکم به جواز نیست، بلکه اذنی است تکوینی، پس اصابه مصیبت همواره با اذن خدا واقع می‌شود، هر چند که این مصیبت ظلمی باشد که از ظالمی به مظلومی برسد، و هر چند که ظلم از نظر تشریح ممنوع است، و شرع به آن اذن نداده است.

و به همین جهت است که بعضی از مصائب را نباید تحمل کرد، و صبر در برابر آنها جائز نیست، بلکه واجب است آدمی در برابرش تا بتواند مقاومت کند، مثل ظلمهایی که به عرض و ناموس آدمی و یا جان آدمی متوجه می‌شود.

و از اینجا روشن می‌شود که آن مصائب که قرآن مردم را به صبر در برابرش خوانده، مصائبی نیست که دستور مقاومت در برابرش را داده و از تحمل آن نهی فرموده، بلکه مصائبی است که خود انسان در آن اختیاری ندارد، نظیر مصائب عمومی عالمی، از قبیل

مرگ و میرها و بیماریها، و اما مصائبی که اختیار انسانها در آن مدخلیت دارد، از قبیل ظلمهایی که به نحوی با اختیار سر و کار دارد، در صورتی که به عرض و ناموس و جان آدمی متوجه شود، باید به مقدار توانایی در دفع آن کوشید.

**وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ**، از ظاهر سیاق بر می آید که جمله **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** می خواهد بفرماید: خدای تعالی به حوادثی که برای انسان ناخوش آیند و مکروه است، هم علم دارد و هم مشیت، پس هیچ یک از این حوادث به آدمی نمی رسد، مگر بعد از علم خدا و مشیت او، پس هیچ سببی از اسباب طبیعی عالمی مستقل در تاثیر نیست، چون هر سببی که فرض کنی جزو نظام خلقت است که غیر از خالقش ربی ندارد، و هیچ حادثه و واقعه ای رخ نمی دهد مگر به علم و مشیت ربش، آنچه او بخواهد برسد ممکن نیست نرسد، و آنچه او نخواهد برسد ممکن نیست برسد.

پس خدای سبحان که رب العالمین است لازمه ربوبیت عامه اش این است که او به تنهایی مالک هر چیز باشد، و مالک حقیقی دیگری غیر او نباشد، و نظام جاری در عالم هستی مجموعی از انحصار تصرفات او در خلقش می باشد، پس هیچ متحرکی و هیچ چیز ساکنی بدون اذن او حرکت و سکون ندارد، و هیچ صاحب فعلی و هیچ قابل فعلی جز با سابقه علم و مشیت او فاعلیت و قابلیت ندارد، و علم و مشیت او خطاء نمی کند، و قضایش ردخور ندارد.

پس اعتقاد به اینکه خدای تعالی الله یگانه است، اعتقادات مذکور را به دنبال دارد، و انسان را به آن حقایق رهنمون شده، قلب را آرامش می بخشد، به طوری که دیگر دچار اضطراب نمی شود، چون می داند اسباب ظاهری مستقل در پدید آوردن آن حوادث نیستند، زمام همه آنها به دست خدای حکیم است، که بدون مصلحت هیچ حادثه ناگواری پدید نمی آورد، و همین است معنای

**جمله وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ**

**وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**، این جمله تاکید استثنای گذشته است، ممکن هم هست اشاره باشد به آنچه آیه سوره حدید افاده می کرد، و

می فرمود: **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا.**

**وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۲)**

**ترجمه پیوسته:** و خدا را فرمان برید و به آئینی که برای شما مقرر کرده است پایبند باشید و به دستورات پیامبر گردن نهید؛ پس اگر روی برتافتید، پیامبر شما را به انجام فرمان الهی و دستورات خود وادار نخواهد کرد، چرا که بر عهده فرستاده ما جز ابلاغ آشکار پیام چیزی نیست.

**توضیحات:** از ظاهر اینکه کلمه "اطيعوا" را دو بار آورد، و نفرمود: "اطيعوا الله و الرسول"، بر می آید که منظور از اطاعت خدا با اطاعت رسول دو چیز است، و با هم اختلاف دارند، و از این می فهمیم که مراد از "اطاعت خدا" منقاد شدن برای او است، در آنچه از شرایع دین که تشریح کرده، و پذیرفتن آن بدون چون و چرا است، و مراد از "اطاعت رسول" انقیاد و امثال دستوراتی است که او به حسب ولایتی که بر امت دارد می دهد، ولایتی که خدا به او داده است.

آنچه رسول خدا (ص) زاید بر احکام و شرایع قرآن دستور داده، چه اوامر و چه نواهی، رسالت خدای تعالی است، و در حقیقت اوامر و نواهی خدا را رسانده، و اطاعت مردم در آن اوامر و نواهی نیز مانند اطاعت اوامر و نواهی قرآن اطاعت خدا است،

پس معلوم می‌شود امر و نهی رسول خدا (ص) از مصادیق امر و نهی خود خدا است، هر چند که در مورد غیر احکام و شرایعی باشد که خود خدا جعل کرده است.

و به خاطر همین که گفتیم برگشت اطاعت رسول به اطاعت خدای تعالی است، در آیه شریفه از غیبت به خطاب التفات شده با اینکه قبلاً خدا را غایب فرض کرده، فرموده بود: "خدا را اطاعت کنید" دنبالش خدا را متکلم به حساب آورده، می‌فرماید: "رسول ما"، تا بفهماند گفته‌ها و دستورات رسول هم دستورات ما است، و مع ذلک در ضمن سخن تهدیدی هم کرده باشد، و به طور اشاره فهمانده باشد که نافرمانی او نافرمانی ما است.

### اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳)

**ترجمه پیوسته:** خداست که معبودی شایسته پرستش جز او نیست؛ پس غیر او را فرمان نبرید که فرمانبرداری خود نوعی پرستش است، و مؤمنان باید در امور خود تنها بر خدا توکل کنند.

**توضیحات:** این آیه در مقام بیان علت و جواب اطاعت خداست، و علت اینکه چرا اطاعت رسول از مصادیق اطاعت خداست. توضیح اینکه اطاعت که عبارت است از گردن نهادن در برابر اوامر و نواهی مولی، خود یکی از شؤون عبودیت و بردگی برای مولی است.

پس اطاعت کردن یک مطیع از مطاع خود عبادت آن مطاع است، و چون به جز خدای عز و جل معبودی نیست، پس طاعتی جز برای خدا، و یا هر کسی که خدا اطاعتش را واجب کرده باشد صحیح نیست.

**وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**، این جمله معنای جمله قبلی را که می‌فرمود: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** تاکید می‌کند. توضیح اینکه "توکیل" که با "توکل" از یک ماده مشتقند، به معنای آن است که انسان شخص غیر خودش را قائم مقام خود کند تا او امور انسان را اداره نماید، و لازمه این وکیل‌گیری این است که اراده و کیل قائم مقام اراده موکل، و فعل او فعل این باشد، و این به وجهی با معنای اطاعت منطبق است، چون مطیع هم اراده و عمل خود را تابع اراده و عمل مطاع می‌داند، و اراده مطاع قائم مقام اراده مطیع، و عمل مطیع متعلق اراده مطاع می‌شود، گویی عمل از خود مطاع صادر شده، و بنا بر این، اطاعت به وجهی به توکیل برگشت می‌کند، و توکیل به وجهی اطاعت است.

پس اطاعت بنده از پروردگار خود این است که اراده خود را تابع اراده پروردگارش کند، و عملی هم که می‌کند همین جنبه را داشته باشد. و به عبارتی دیگر بنده اراده خود را و آنچه را که متعلق اراده او است همه را فدای اراده و عمل پروردگارش نموده، و چنین ایثاری در راه او بکند.

پس اطاعت خدای تعالی در آنچه برای بندگانش تشریح کرده، و در متعلقات آن، خود نوعی از توکل بر خدا است، و چون اطاعت خدا برای هر خداشناس و مؤمن به خدا واجب است، پس توکل بر او نیز بر مؤمنین لازم است، و مؤمنین هم باید بر او توکل کنند و هم اطاعتش را گردن نهند، و اما کسی که او را نمی‌شناسد، و به او ایمان ندارد، اطاعت هم ندارد.

پس از آنچه گذشت روشن شد که ایمان و عمل صالح نوعی از توکل بر خدا است.

## يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوُّكُمْ فَأَحْذَرُواهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَتَفَرَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)

**ترجمه پیوسته:** ای کسانی که ایمان آورده اید، قطعاً برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند و می خواهند شما را از پای بندی به ایمان و کارهای شایسته باز دارند؛ از آنان بر حذر باشید. و اگر از خطایشان درگذرید و بدون هیچ سرزنشی از آنان چشم پوشی کنید و آنان را ببخشائید، خدا شما را می آمرزد و از رحمت خود برخوردار می سازد، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

**توضیحات:** کلمه "من" در جمله "من ازواجکم" تبعیضی است، و معنای "بعضی از همسران شما" را می دهد، و سیاق خطاب به

تعبیر **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و نیز وابسته کردن دشمنی همسران را به مؤمنین مجموعاً علت حکم را می رساند و می فهماند که بعضی از همسران مؤمنین که با آنان دشمنی می ورزند بدان علت می ورزند که شوهرانشان ایمان دارند، و عداوت به خاطر ایمان جز این نمی تواند علت داشته باشد که این زنان بی ایمان می خواهند شوهران خود را از اصل ایمان، و یا از اعمال صالحه ای که مقتضای ایمان است، از قبیل انفاق در راه خدا و هجرت از دار الکفر، برگردانند و منصرف کنند، و شوهران زیر بار نمی روند، قهراً زنان با آنان دشمنی می کنند، و یا می خواهند کفر و معصیت های بزرگ از قبیل بخل و خودداری از انفاق در راه خدا را بر آنان تحمیل کنند، چون دوست می دارند شوهران بجای علاقه مندی به راه خدا و پیشرفت دین خدا و مواسات با بندگان خدا، به اولاد و همسران خود علاقه مند باشند، و برای تامین آسایش آنان به دزدی و غضب مال مردم دست بزنند.

پس خدای سبحان بعضی از فرزندان و همسران را دشمن مؤمنین شمرده، البته دشمن ایمان ایشان، و از این جهت که دشمن ایمان ایشانند شوهران و پدران را وادار می کنند دست از ایمان به خدا بردارند، و پاره ای اعمال صالحه را انجام ندهند، و یا بعضی از گناهان کبیره و مهلکه را مرتکب شوند، و چه بسا مؤمنین در بعضی از خواسته های زن و فرزند به خاطر محبتی که به آنان دارند اطاعتشان بکنند.

## وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَتَفَرَّوْا، فرق صفح با عفو این است که از عفو بلیغ تر است، و به همین جهت خدای تعالی در یک

جمله هر دو را ذکر کرده، چون گاهی می شود که انسان عفو می کند، ولی صفح نمی کند. و غفران و مغفرت از ناحیه خدای تعالی به این است که بنده را از اینکه عذاب به او برسد حفظ فرماید

پس سه جمله **تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَتَفَرَّوْا** می خواهند مؤمنین را تشویق کنند به اینکه اگر زن و فرزندانشان آثار دشمنی مذکور را از خود بروز دادند، صرف نظر کنند، و در عین حال بر حذر باشند که فریب آنان را نخورند.

## فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ، اگر منظور از مغفرت و رحمت مغفرت و رحمت خاصه الهی باشد آن مغفرت و رحمتی که تنها به مؤمنین

می رسد به همانهایی که در آیه مورد بحث مخاطب به خطابهای "تعفوا" و "تصفحوا" و "تتفروا" هستند و معنا این باشد که اگر شما مؤمنین از خطا و دشمنی زنان و فرزندان خود چشم پوشی کنید، خدای تعالی هم با شما به مغفرت و رحمت خود معامله می کند، در این صورت جمله مورد بحث وعده جمیلی به مؤمنین است در برابر رفتار صالحی که کرده اند و اگر منظور مغفرت و رحمت عام الهی باشد، بدون اینکه مقید به مورد خطاب باشد، در این صورت دیگر جمله مورد بحث وعده نخواهد بود، بلکه

می‌خواهد بفرماید: اگر مؤمنین چنین کنند خود را به صفات خدا متصف و به اخلاق خدایی متخلق کرده‌اند، چون خدا هم غفور و رحیم است.

### إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵)

**ترجمه پیوسته:** جز این نیست که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند، پس مباد آنها شما را بخود مشغول کنند و از طاعت خدا باز دارند که پاداش بزرگ تنها نزد خداست.

**توضیحات:** آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیا است، نفس آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت همپایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسماً در سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرباند، و از آخرت غافل می‌شود.

و تعبیر آیه مورد بحث کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و اولاد نهی کند، و بفرماید: با شیفتگی در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نکنید، با اینکه نزد او اجر عظیم هست.

### فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرَ الْأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ (۱۶)

**ترجمه پیوسته:** پس تا می‌توانید از خدا پروا کنید و سخنش را بشنویید و او را فرمان برید و از اموالتان انفاق کرده و خیری برای خود پیش فرستید. و هر کس از بخل و آز نفس خود مصون بماند و از بخشش اموال خود به دیگران دلتنگ نشود، آنانند سعادتمندان.

**توضیحات:** سیاق جمله سیاق دعوت و تشویق به اطاعت خدا و انفاق و مجاهده در راه او است - و جمله مورد بحث به خاطر

حرف "فاء" تفریع شده بر جمله إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ... در نتیجه چنین می‌شود که: به مقدار استطاعتان از خدا بترسید و از ذره‌ای از

آن مقدار را از تقوا و ترس خدا کوتاه نیابید. در نتیجه آیه شریفه همان مطلبی را می‌رساند که آیه شریفه اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ (آن چنان که حق تقوی و پرهیزکاری است از خدا بترسید. آل عمران، آیه ۱۰۲) در مقام افاده آن است نه اینکه بخواهد بفرماید هر چه توانستید رعایت تقوی را بکنید و هر مقدار که نتوانستید تقوی را رها کنید.

وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرَ الْأَنْفُسِكُمْ، این قسمت از آیه جمله فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ را تاکید می‌کند.

و اگر فرمود: "لانفسکم" و نفرمود: "لکم"، برای این بود که مؤمنین را بیشتر خوشدل سازد، و بفهماند اگر انفاق کنید خیرش مال شما است، و به جز خود شما کسی از آن بهره‌مند نمی‌شود، چون انفاق دست و دل شما را باز می‌کند، و در هنگام رفع نیازهای جامعه خود دست و دلتان نمی‌لرزد (خلاصه: انفاق در راه خدا که اسلام بدان سفارش کرده تنها برای این نیست که اختلاف طبقاتی از بین برود بلکه رژیم تربیتی و تمرینی است که با ممارست در آن فضیلت سخا و کرامت نفس در شما ورزیده می‌شود. مترجم).

## إِنْ تَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷) عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

**ترجمه پیوسته:** اگر با انفاق خود، به خدا وامی نیکو دهید، خدا هنگام پرداخت آن، آن را به شما دوچندان باز می گرداند و شما را می آمرزد، و خدا بسیار سپاسگزار و بردبار است. او دانای نهران و آشکار و شکست ناپذیر و حکیم است.

**توضیحات:** منظور از "اقراض خدای تعالی" انفاق در راه خدا است، و اگر این عمل را قرض دادن به خدا، و آن مال انفاق شده را قرض حسن خوانده، به این منظور بوده که مسلمین را به انفاق ترغیب کرده باشد.

جمله **يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ** اشاره است به حسن جزایی که خدای تعالی در دنیا و آخرت به انفاق گران می دهد، و اسمهای "شکور"، "حلیم"، "عالم غیب و شهادت"، "عزیز" و "حکیم" پنج نام از اسمای حسناى الهی هستند، که شرحش و وجه مناسبتش با سمع و طاعت و انفاق که در آیه بدان سفارش شده روشن است.

### بخش سوم: قسمت بندی سوره

قسمت دوم: آیات ۱۴ تا ۱۸

قسمت اول: آیات ۱ تا ۱۳

### بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

#### جهت هدایتی قسمت اول:

ابتدا آیات ۱ تا ۴ به معرفی خدای متعالی با محوریت علم و قدرت او پرداخته و با تقسیم انسانها به دو گروه کافران و مومنان و بیان خلق انسان در بهترین قوام، به طور ضمنی از کفر کافران گلایه کرده است، چون ایشان علیرغم علم و قدرت خدا، به او کفر ورزیده اند.

در آیات ۵ تا ۷ ابتدا سرگذشت اقوامی را به یاد می آورد که در زمانهای پیش زندگی می کردند، و نسبت به دین خدا کفر ورزیدند، و به همین جهت وبال امر خود را چشیدند، و در آخرت عذابی دردناک دارند، آن گاه از این یادآوری منتقل می شود به اینکه چرا کفر ورزیدند؟ و می فرماید: سبب کفرشان تکذیب رسالت بود، و سبب این تکذیبشان هم انکار بعث و معاد بود. این آیات ادامه بیانی محور دوم آیه دوم است، بدین بیان: «فمنکم کافر و منکم مومن ... أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِكُمْ ...».

و در آخر در آیات ۸ تا ۱۳ نتیجه می گیرد که پس بر مردم حاضر واجب است به خدا و رسولش و دینی که بر آن رسول نازل فرموده ایمان بیاورند. و مقدمه چینی های مذکور را با تبشیر و انذار ختم فرمود، البته به طور اشاره به آنچه برای مؤمنین تهیه دیده که همان بهشت جاودانه است، و آنچه برای کفار تکذیب گر مهیا نموده که همان آتش ابدی است. و آنگاه به اطاعت از خدا و رسول دعوت می کند.

بدین ترتیب مطلب سوم این کلام، نتیجه گیری از مطلب دوم آن است و وجود فای تفریع نیز گواهی بر این مدعاست، چه اینکه مطلب دوم آن نیز در ارتباط با مطلب نخست است.

### جهت هدایتی قسمت دوم:

آیه ۱۴، مبین راهکار مقابله با دشمنی برخی از افراد خانواده، نسبت به ایمان انسان است و آیات ۱۵ تا ۱۸، مبین راهکار پیروزی در ابتلا به مادیات و نیل به رستگاری است. بعضی از همسران و فرزندان آفت ایمان انسان به شمار می‌روند و اگر انسان راه برخورد با این آفت را نداند، ممکن است ایمانش از دست برود. اموال و اولاد و به طور کلی دارایی‌های مادی انسان هم مطلقاً عامل ابتلا هستند تا روشن شود، که فرد دنیا را بر می‌گزیند یا خدا را، باز هم انسان باید توجه داشته باشد که راه پیروزی در این امتحان چیست تا ایمانش را از آسیب دنیاگرایی نجات بخشد، بنابراین محتوای این کلام معرفی لغزشگاه‌های ایمان و راهکار ثبات قدم در آنهاست.

### بخش پنجم: جهت هدایتی سوره

با توجه به مطالب بخش گذشته، سیر هدایتی سوره چنین است: هفت آیه نخست این سوره مبارکه مباحث اعتقادی را مطرح می‌کند و بدین ترتیب به اصلاح بینش مخاطب خود می‌پردازد و آیات هشت تا سیزده در گامی دیگر با دعوت مخاطب به ایمان و اطاعت و توکل و صبر در صدد اصلاح گرایشها و رفع موانع تحقق ایمان است و آیات چهارده تا پایان سوره با معرفی لغزشگاه‌های رفتاری در خانواده به سیاست لازم الاجرای یک مومن در عرصه خانواده اشاره می‌کند و در نهایت انفاق و پرهیز از بخل نفس در عرصه روابط اجتماعی را شرط لازم رسیدن به فلاح می‌شناساند.

مخاطب این سوره مبارکه کسانی هستند که دچار تزلزل و تذبذب و سردرگمی هستند و چون این حالت تحیر و سرگردانی در سه زمینه بینش و گرایش و کنش متصور است، این سوره در سه مقطع بینشی، گرایشی و رفتاری به رفع این معضل اقدام می‌کند، اگر مخاطب در مقطع نخست با سوره همراه شود و در مقام بینش با توجه به علم خدا از اعتقادات کافرانہ انکار نبوت و معاد منصرف شود، با سوره به مقطع بعد یعنی دعوت به ایمان و صبر منتقل می‌گردد و اگر در این مقطع نیز با سوره همراه گردد و ایمان و اطاعت را پیشه خود سازد مستحق ندای «یا ایها الذین آمنوا» خواهد شد و به تقوا و ثبات در رفتار دعوت خواهد شد. و این سوره به شهادت سیاق آیاتش در مدینه نازل شده.

وَأٰخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (یونس/۱۰)